

تداوم ایدئولوژی امپراتورانه‌ی زرتشتی ساسانی

اشاره: آن چه می‌خوانید بخشی از فصل دوم کتاب «اندیشه‌ی یونانی، فرهنگ عربی»^۲ است. اندیشه‌ی یونانی، فرهنگ عربی پیرامون جنبش ترجمه در دوران خلفای عباسی (سده‌ی هشتم تا دهم میلادی / سده‌ی دوم تا چهارم هجری) است و دوران خلافت سه تن را دربر می‌گیرد: منصور، مهدی و مأمون عباسی، که طبیعی است به‌دست ایرانیان و با ترجمه‌ی آثار ایرانیان آغاز می‌شود. دیمیتری گوتاس^۳، نویسنده‌ی کتاب به‌مباحث بسیاری پرداخته است: نیاز عرب‌ها به‌علوم کاربردی و نظری، که پس‌زمینه‌ی همه‌ی ترجمه‌هاست؛ منابع ترجمه، اعم از سریانی، ایرانی، هندی و یونانی و نیز زبان‌های مبدا، موضوع ترجمه‌ها، اعم از اخترشناسی، طب، فلسفه، تاریخ و جز آن؛ تاریخ و فرهنگ ایران و نقش آن در شکل‌گیری فرهنگ جامعه‌ی عباسی؛ مترجمان و حامیان ترجمه؛ و جز آن. کتاب اندیشه‌ی یونانی، فرهنگ عربی به‌ترجمه‌ی همین قلم چاپخش می‌شود.

با به‌قدرت رسیدن عباسیان و تغییر نشستگاه خلافت و انتقال آن از شام به «عراق» و در نهایت به‌بغداد^۴، زندگی عباسیان درست در میانه‌ی جمع مردمان فارسی‌زبان قرار گرفت. و در نتیجه، اجتناب‌ناپذیر آن که تاریخ و فرهنگ این مردمان فارسی‌زبان نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری فرهنگ عباسیان که در آغاز راه بود بازی کرد. از این رو لازم است نظرگاه این مردمان

۱. نویسنده، واژه‌ی امپراتورانه imperial یا امپریالیستی را به‌معنی خاص، با بار معنایی مثبت به‌کار برده است؛ مانند امپراتوری هخامنشی که کم و بیش همه‌ی اقوام و فرهنگ‌های آن روزگاران را زیر یک چترگرد آورده بود، و علوم و فنون و اندیشه‌ها آزادانه و راحت مبادله می‌شدند. به‌منظر مورخان و جامعه‌شناسان، امپراتوری هخامنشی یکی از گذرگاه‌های تعیین‌کننده در مسیر تکامل تمدن آدمی است.

2. Greek Thought, Arabic Culture.

3. Dimitri, Gutas.

۴. واژه‌ی بغداد میغ + داده، واژه‌ی فارسی است که امروزه به‌شکل مخداده به‌کار می‌بریم؛ و به‌داده نام روستایی بوده است که منصور عباسی شهری در محل آن ساخته است: بغدادهای دیگری نیز در همان میاندرود (بین‌النهرین) وجود داشته.

را نسبت به دانش عصر کلاسیک یونانیان روشن کنیم.

امپراتوری ساسانی (۲۲۶ تا ۶۲۲ میلادی)، با مذهب زرتشتی که دین رسمی آن بود، خود را به چشم وارثان به‌حق امپراتوری هخامنشی می‌دید، وارثان گذشته‌ای کهن و پیرانه که دارای تمدنی بی‌رقیب و یگانه بود، و این وارثان برای نشان دادن و ترویج این خود - نگری^۱ دست به ابداع و پروراندن ایدئولوژی و فرهنگ خاصی زدند. اما کم‌تر از نیم قرن پس از مرگ یکی از برجسته‌ترین امپراتوران این سلسله، یعنی خسرو اول (انوشیروان، فرمانروایی ۵۳۱ تا ۵۷۸ میلادی) امپراتوری ساسانی به‌دست اعراب مسلمان منقرض شد؛ براساس گزارش‌های باقیمانده، خسرو اول (انوشیروان) بانی و مسوول ویرایش آخرین روایت این خود - انگاره است که به‌دست ما رسیده. این گنجینه‌ی زرتشتی‌گری و تمدن پارسی چیز دیگری را نیز دربر می‌گرفت، و آن روایت چگونگی انتقال دانش و علوم در ایران است، از کهن‌ترین زمان‌ها تا دوران شاهی خسرو اول.

این گزارش به‌دو شکل موجود است: یکی روایتی است که به‌تایید همگان همانی است که در اصل به‌زبان پهلوی (فارسی میانه) نگاشته‌اند، و دوم چندین روایت به‌زبان عربی است، که از زمان عباسیان تا به‌امروز در ابعاد وسیعی پراکنده بوده‌اند. اکنون می‌خواهم به‌ترتیب زمانی از سه روایتی یاد کنم که به‌موضوع بحث ما ارتباط پیدا می‌کند. نخستین این روایت‌ها روایت اصلی است، که در دوران شاهی خود انوشیروان تالیف و در یکی از کتاب‌های زرتشتی به‌نام دینکرد به‌زبان پهلوی ثبت شده است. دو روایت دیگر که به‌زبان عربی است به‌احتمال قریب به‌یقین کهن‌ترین ترجمه‌ی عربی آن است که از نیمه‌ی دوم سده‌ی هشتم میلادی (سده‌ی دوم هجری) باقی مانده و به‌دست ما رسیده است. در متن دینکرد کتاب چهارم چنین آمده است:

الف. از کتاب زرتشتی دینکرد، کتاب چهارم.

[۱] دارا، پسر دارا [داریوش سوم کورامانوس، فرمانروایی ۳۳۶ تا ۳۱۱ پیش از میلاد] فرمان داد دو نسخه از اوستا و زند فراهم آورند، به‌همان صورتی که از هر مزد انغیس خوبی [به‌زرتشت رسیده است حفظ می‌شود؛ یکی در خزانه‌ی شاهی و یکی در دژ اسناد.

[۲] و لگش (بلاش) [اول (؟) فرمانروایی حدود ۵۱ تا حدود ۸۰ میلادی] پارتی دستور دادم فرمانی به‌ولایات فرستاده شود تا حفظ کنند، به‌همان صورتی که در هر ایالت تا به‌امروز رسیده است، هرچه باقی مانده به‌پاکی از اوستا و زند و نیز هر آموزه‌ای که از آن برآمده است که در سراسر شاهنشاهی ایران پراکنده شده است به‌سبب چپاول و

خرابکاری اسکندر، و چپاول و غارت مقدونیان معتبر هستند، چه به شکل نوشتار و چه به شکل گفتار.

[۶] اردشیر [اول، فرمانروایی ۲۲۶ تا ۲۴۱ میلادی] شاه شاهان، پسر بابک، که براساس داد عادلانه‌ی تنسر اقدام می‌کند، فرمان داد همه‌ی آموزه‌های پراکنده را به‌دربار بیاورند...

[۷] شاپور [اول، فرمانروایی ۲۴۱ تا ۲۷۱ میلادی] شاه شاهان، پسر اردشیر در ادامه، نوشته‌های غیرمذهبی را گرد آورد، نوشته‌هایی پیرامون طب، ستاره‌شناسی، جنبش، زمان، مکان، ماده، حادثه، پوسیدن، دگردیسی، منطق و همه‌ی حرفه‌ها و مهارت‌های دیگری که در هند، امپراتوری بیزانس و سرزمین‌های دیگر پراکنده بودند، و آن‌ها را با اوستا مقابله کردند، او فرمان داد از همه‌ی آن‌ها نسخه‌ای تهیه شود که بی‌عیب باشد و در خزانه‌ی شاهی به‌گنجور بسپارند.

[۸] پادشاه کنونی، کسرا [خسرو اول، انوشیروان، فرمانروایی ۵۳۱ تا ۵۷۸ میلادی]، شاه شاهان دستور داد: (این جا فرمان انوشیروان دایر بر تلاش موبدان و دانشوران در جهت گردآوری دانش و گفت و گو آمده است، تا «از نتیجه‌های دست‌آوردهای آنان، خرد مردمان قلمرو [ی او] غنی‌تر شود»^۱)

روایت دوم به احتمال قریب به یقین نخستین ترجمه به زبان عربی است. این روایت در مقدمه‌ی ترجمه‌ی عربی یکی از کتاب‌های بهلوی است که شامل یک کتاب پنج قسمتی در زمینه‌ی ستاره‌شماری^۲، به نام کتاب الموالید اثر زرتشت است. این ترجمه حدود سال ۷۵۰ میلادی صورت گرفته است، که در بخش پنج همین کتاب به اختصار به محتوای سیاسی و فرهنگی آن می‌پردازیم. خود متن چنین است:

ب. از کتاب الموالید، که متسبب به زرتشت است. این کتاب را ماهانگرد ترجمه کرده است. شخصی که کتاب‌های ستاره‌شناسی زرتشت را ترجمه کرد [یعنی سعید بن خراسان - خوره] به روزگار او مسلم [خراسانی، ۷۴۶ میلادی / ۱۲۹ هجری تا ۷۵۵ میلادی / ۱۳۷ هجری] صاحب الامر.

[۲] چنین گوید [ماهانگرد]: «من این کتاب را از میان کتاب‌های زرتشت ترجمه کردم... و هیچ کجا به... که شامل علوم فلسفی باشد... برنخوردم. زیرا وقتی اسکندر شاهنشاهی دارا [داریوش] را گشود، فرمان داد همه را به یونانی ترجمه کنند. سپس همه‌ی نسخه‌های اصلی را که در خزانه‌ی دارا بود، سوزاند، هرکسی را که گمان می‌کرد

۱. مترجم برای صرفه‌جویی در مجله متن کامل را نیاورده است.

۲. این جا مقصود از ستاره‌شناسی astrology شناخت اجرام سماوی و تاثیر آن‌ها بر جهان و آدمیان است؛ و نیز

چیزی در دست او است، کشت. جز آن که به خاطر حفاظت کسانی که چند کتاب را در جای محفوظ پنهان کرده بودند، این چند کتاب سالم باقی ماند و هرکس توانست از دست اسکندر گریخت و به جزیره‌های دریاها و قله‌های کوه‌ها گریزان شد. بعد از مرگ اسکندر به خانه‌های خود برگشتند و بخش‌هایی را که ازیر داشتند به صورت نوشتار درآوردند. مطالبی که از بر نوشتند پاره پاره بود: بسیاری را از یاد برده بودند و کمی باقی مانده بود.»

از این رو ماها نکرد چیزهایی را ترجمه کرد که تا زمان او جان به در برده بودند. زمانی که ملک عجم به دست عرب افتاد، و ترجمه‌های او از زبان نوشته به خط دین دبیره بود به زبان پارسی [نو] دری.

و بعد سعید بن خراسان - خوره آن‌ها را به زبان عربی ترجمه کرد تا مگر متروک نشوند و چارچوبی آن‌ها [یعنی اثر آن‌ها] از صفحه‌ی روزگار پاک نشود. ماها نکرد آن را برای ماوه‌ی مرزبان پسر ماها ناهید ترجمه کرد... وقتی سنباد اسپهبد دید زبان پارسیان از استفاده افتاده است و زبان عربی از زبان‌های دیگر پیشی گرفته است... بر آن شد تا این اسرار [یعنی ستاره‌شماری] به زبان عربی درآید به این منظور که دست‌رسی به این علم آسان‌تر شود... این دو [۹] کتاب به گنجوران سپرده شده بودند و در دین‌نامه [کتاب دین] خوانده می‌شدند.

روایت سوم به قلم ابوسهل بن نوبخت است. ابوسهل پسر منجم منصور خلیفه بود و بعد از پدر به همان مقام رسید، و در آخرین سفر حج منصور با او بود. وی تاریخ انتقال علوم را که زرتشتی است در کتاب *تَهْمَطَانِ پیرامون زادمان‌های خود* نیز آورده است. این کتاب به تاریخ ستاره‌شناسی می‌پردازد. به نظر می‌آید ابوسهل متن خود را از یک منبع بهلوی ترجمه کرده است که موازی دین‌کرد است؛ سبک عربی ترجمه درست دنباله‌روی نحو متن اصلی است: پ. از کتاب *التَهْمَطَانِ ابوسهل بن نوبخت*.

[۲] اسکندر، شاه یونانیان، از یکی از شهرهای بیزانس به نام مقدونیه حرکت کرد تا ایران را اشغال کند... او شاه دارا پسر دارا را کشت، شاهنشاهی وی را اشغال کرد... و انواع دانش را که بر سنگ‌ها و چوب‌های ساختمان‌های مختلف نقر شده بودند نابود ساخت به این ترتیب که این بناها را به آتش کشید، هرچه در آن جمع شده بود به اطراف پراکند و بناها را با خاک یکسان کرد.

[۳] اما فرمان داد نسخه‌ای از هرچه در بایگانی‌ها و خزانه‌های استخر [پرسپولیس] جمع شده بود بردارند و به بیزانسی [یونانی] و قبطی ترجمه کنند. پس از آن که از همه چیزهایی که لازم داشت نسخه برداری کرد، هرچه به خط پارسی [خط معمول] و به خطی [مزین و رسمی] موسوم به *گَشْتِخ* نوشته یافت به آتش بسوخت. وی از علوم اخترشناسی،

طب و خاصیت‌ها^۱ [ی اخترشناسانه‌ی اجرام سماوی] هرچه لازم می‌دید، برداشت. این کتاب‌ها و به‌همراه آن تمهه‌ی علوم، خاصیت، گنجینه‌ها و دانشورانی را که یافت، همه را به‌مصر فرستاد.

[۴] اما در مکان‌های امن چین و هند مقداری [از این کتاب‌ها] محفوظ ماند؛ شاهان پارس این‌ها را به‌دستور زرتشت پیامبر و جاماسب حکیم نسخه‌برداری و در این مکان‌ها حفظ کرده بودند...

[۵] پس از آن، علم در ایران از میان رفت...

[۶] سپس اردشیر بابکان ساسانی به‌چین و هند فرستاد برای [یافتن] این کتاب‌ها که در آن سرزمین‌ها و نیز در ییزانس بود. فرمان داد از همه‌ی چیزهایی که به‌آن جا رسیده بود نسخه‌برداری کنند و پی‌جوی بقایای اندکی شد که در ایران باقی مانده بود. چیزهایی را که پراکنده بودند گرد آورد و چیزهایی را که از هم جدا افتاده بودند یکجا کرد.

[۷] پس از وی، پسرش شاپور به‌راه او رفت تا آن که همه‌ی این کتاب‌ها را به‌پارسی نسخه‌برداری کرد، به‌همان صورتی که [به‌دست افراد زیر تالیف شده بود: هرمیس بابلی که بر مصر حکومت می‌کرد، دوروتئوس سوری [اهل صیدون]، قیداروس یونانی اهل آتن که به‌خاطر علم و دانش مشهور است، بتلمیوس اسکندرانی، و قمراسب هندی، براین کتاب‌ها حاشیه نوشتند و به‌مردمان آموزاندند به‌همان صورتی که از آن کتاب‌ها که منشاء آن از بابل است، آموخته بودند.

[۸] پس از اردشیر و شاپور، کسرا [خسرو اول] انوشیروان [۵۳۱ تا ۵۷۸] این کتاب‌ها را گردآورد، آن‌ها را منظم کرد، و براساس آن‌ها اعمال خود را بنا نهاد به‌خاطر میل و عشق او به‌علم.

گزارش ویرانگری‌های اسکندر و ترجمه‌ی کتاب‌های پارسی به‌یونانی را از کتاب پهلوی خودای نامگ یا خدای نامه (کتاب خداوندان یا شاهان) اخذ کرده‌اند. خدای نامه روایت تاریخی و متعلق به‌اواخر دوره‌ی ساسانی (اوایل سده‌ی هفتم) است، و گزارش کارهای اسکندر در جای جای آن آمده است. یکی از صورت‌های این گزارش را حمزه‌ی اصفهانی (مرگ بعد از ۹۶۱ میلادی / ۳۵۰ هجری) مورخ ایرانی مسلمان از روی ترجمه‌ی عربی یا از روی نسخه‌ی موسی بن عیسا کسروی (اواسط سده‌ی هشتم؟) نقل کرده است. طبق گفته‌ی حمزه‌ی اصفهانی، کتاب‌های پارسی را اسکندر به‌این دلیل بعد از ترجمه سوزاند که «رشک می‌برد که ایرانیان علومی را گرد آورده بودند که مانده‌ی آن را هیچ یک از ملل جهان گرد نیاورده است.»